

قسمت ۱

«آنچه خواهیم گفت»

یا

«نباشد خرد، جان نباشد رواست»

سلام. این روزا تقریباً همه وقتی به هم میرسن، از اقتصاد و گرونی میگن! هر کسی هم نظری میده؛ شاید بگه گرونی‌ها بخاطر آقای الف.ب هست، شاید هم بگه به خاطر خانم ج.د! البته سؤالی ما آدما به گرونی‌ها محدود نمیشه. مثلاً خیلی‌ها میپرسن چرا این سالها بارون کمتر شده؟ یا چرا فلانی از فلانی طلاق گرفته؟ یا چرا سرعت اینترنت انقدر زیاده؟! یا چرا روزهای تابستون طولانی‌تر از روزهای زمستونه؟ یا علم بهتره یا ثروت؟ یا هزاران هزار چرا و چگونه دیگه ...

لايه‌لای این سؤالا، ما می‌خوایم درباره چیزایی حرف بزنیم که هم پیچیده هستند و هم پیچیده نیستند! مسائلی که اغلب ما اونا رو می‌شناسیم و از بچگی باهاشون کلنجار رفتیم، اما به‌ندرت پاسخ روشنی براشون پیدا کردیم. در واقع، خیلی وقت‌ها از دستشون خسته شدیم و به همین خاطر رهاشون کردیم؛ یا فکر کردیم ته‌توی قضیه را درآوردیم و مولای درز جوابهامون نمی‌ره! اما آیا واقعاً همین‌طوره و همه چیز برای ما روشنه؟

یه زمانی دوستی تشبیهی به کار برد که گفتنش خالی از لطف نیست. اون می‌گفت: تا حالا به «فکر» فکر کردی؟ فکر یا «اندیشه» مثل پرنده است. پرنده سبک‌بالی که خیلی راحت به اطراف می‌پره و هر از گاهی روی آشیانه‌ای میشینه. در هر آشیانه مقداری غذا هست و پرنده در آشیانه هم نفسی تازه می‌کنه و هم چیزی می‌خوره تا بتونه دوباره به پروازش ادامه بده. البته این «پرنده» کوچیک ما نه می‌تونه همه غذاها را یکجا بخوره و نه تضمینی هست که در آشیانه‌ها غذای سالم باشه. ولی با این حال، می‌تونه خوراک سالم رو از ناسالم تشخیص بده.

این توانایی که باعث میشه پرنده مثال ما زنده بمونه و به پرواز خودش ادامه بده، چیزی که ما «داریم». ما به عنوان نوع بشر. حالا هر سرچشمه‌ای هم که می‌خواد داشته باشه، خواه نعمتی از سوی خداوند یا صرفاً فرایندی تصادفی و ناشی از فرگشت، در هر صورت هست و از داشتن آن به خودمون می‌بالیم.

در این میان، اگه دارید می‌پرسید چرا اندیشه «پرواز می‌کنه»، شاید بهتر باشه که اصلاً نپرسید! چرا؟ بعضیها گفتن و میگن که اندیشیدن به مسائل مختلف باعث میشه صنایع پیشرفت کنن، حقوق اجتماعی تدوین بشه و در نتیجه رفاه حاصل بشه. بعضی‌ها هم میگن اندیشیدن مقدسه و مطلوب. شاید حتی اونو به نحوی با عرفان و خدا و عوالم غیرمادی ربط بدن. از طرفی، بعضی‌ها معتقدن اندیشه بخشی از وجود انسانه و انسان ذاتاً با اندیشه همراهه. پس اگه نخوایم خیلی مته به خشخاش بذاریم، باید بگیم همه این دلایل را به نوعی میشه پذیرفت و در واقع، برای یافتن پاسخ سؤال «چرا می‌اندیشیم»، باید سخت «بیندیشیم»!

به علاوه، یقیناً همه‌مون می‌دونیم که اندیشه‌های انسان‌های مختلف یه جور نیست و همه به یه چیز فکر نمی‌کنن. با این حال، برای نتیجه‌هایی که از این اندیشه‌ها به دست میارن و منجر به شناخت میشن، یه اسم انتخاب کردن: «علم». مثلاً سنگی رو تو آب انداختن و نسبت به «فرو رفتن» سنگ «شناخت» پیدا کردن؛ یا با استدلال‌های خاصی فهمیدن که اگه برای بت بزرگ گوسفند قربانی کنن خوشبختی بهشون رو میاره. گرچه شاید تو این دوره نمونه اکثر شما نسبت به مثال دومی جبهه بگیرید و اونو احمقانه فرض کنید، ولی در هر صورت هر دوی این مثالها در زمره معنای عام علم هستن و شناختی از یه موضوع خاص به ما میدن.

البته جبهه‌گیری شما چندان هم بی‌مورد نیست، چون شما سؤال مهمی رو در ذهن پروروندید که بر مبنای اون بعضی از «شناخت»ها رو کنار می‌ذارید. یعنی شما از خودتون پرسیدید: کدوم شناخت را باید معتبر بدونیم؟ اصلاً

آیا اعتبار دادن به شناخت‌ها کار درستی‌ه؟ آیا می‌تونیم بگیم هر شناختی معتبره؟ بعضی‌ها در این باره مفصل بحث کردن و نظریه‌های جالبی دادن. براینده نظریه‌های اونا این میشه که ما نمی‌تونیم همه شناخت‌ها رو معتبر بدونیم. ولی اینکه چه شناختی معتبر هست و ملاک و معیار ما چیه، مسأله‌ای نیست که به راحتی در باره‌اش تصمیم بگیریم یا با بقیه هم نظر بشیم.

حالا این نکته رو اضافه کنید به شاخه‌شاخه شدن علم. مطمئناً وقتی اندیشه گسترده بشه، مسائل هم بیشتر میشه و همه نمیتونن به همه مسأله‌ها فکر کنن؛ مثلاً آقای الف به فرورفتن سنگ در آب فکر میکنه، آقای ب به نوع قربانی برای بت، خانم ج به ارزون شدن چوب و الی آخر. در نتیجه، به جای «علم» باید از «علوم» سخن بگیم و همواره این احتمال وجود داره که بعضی از این علوم در مقابل بعضی دیگه قرار بگیرن - حالا یا به خاطر همون مسأله اعتبارسنجی علم که چند لحظه قبل گفتیم، و یا به دلایل دیگه. این اتفاق در طول تاریخ بارها افتاده. گاهی وقتها برخی عالمان از استدلال‌های تجربی پرهیز می‌کردن و اونا رو جزء کفریات می‌شمردن (علم دینی در برابر علم تجربی)؛ یا گاهی وقتها متفکران تجربی بحث‌های فلسفی را بی‌ثمر می‌دونستن (علم تجربی در برابر فلسفه)؛ یا بعضی از پزشکان راه‌های درمانی سایر پزشکان رو قبول نداشتن.

در هر صورت، این تقسیم‌بندی‌ها و تقابل‌ها - یا در پاره‌ای موارد، تعارض‌ها - پیشینه‌ای بسیار طولانی داره. و به‌ویژه در دو سه قرن گذشته بعضی از اونا آتش‌بیار معرکه‌های زیادی بودن.

از میان همه اون تقابل‌ها، ما می‌خوایم روی «رابطه علم و دین» تمرکز کنیم. شاید بعضی‌ها اونو «تعارض علم و دین» بدونن، ولی به عقیده ما استفاده از کلمه «تعارض» و رأی به ناسازگاری اونا، یه جور پیش‌داوریه که باید ازش بپرهیزیم، چون این بحث سالهاست که در جریانیه و در آینده هم ادامه خواهد داشت!

ضمناً اینکه خود علم و دین چه هستند که ما می‌خوایم از رابطه بین اونا حرف بزیم، پرسشیه که نباید انتظار داشت پاسخ سراسری براش پیدا کنیم. متأسفانه انسان‌ها بر سر چنین چیزهایی با همدیگه متفق نیستند و به تعبیری، اندیشه همه آدم‌ها به یک سمت نمی‌پره و غذای یکسانی هم نمی‌خوره که برون‌داد یکسانی داشته باشه!